

نثر مثنوی

خاکستری معلق

شعرِ زینبِ معبینه

... جهان به قیامت تازگی نیاز دارد ...

سرشناسه: ممبینی، زینب
عنوان: و نام پدید آور: خاکستری معلق، زینب ممبینی
موضوع: احوال، هشت، ۱۳۹۶
ردیف: ۱۳۲ ص
ردیف: ۹۷۸-۶۰۰-۸۷۳۶-۱۶-۴
ردیف: فیبا
موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴
ردیف: ۱۳۹۶ خ ۲ م / PIR ۸۲۲۳
ردیف: ۸۶۱/۲
ردیف: ۳/۶۱
موضوع: شماره کتابشناسی ملی

خاکستری معلق

زینب ممبینی

مدیر امور هنری: شجاع گل ملایری
مدیر اداری: نبی شهبازی
ناشر: هشت نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶
ترتیب: ۵ نسخه چاپ: تفرید

خوزستان، اهواز، بلوار آیت ا ... بهبهانی خ قشقایی بین گندم راه

نیش کوچه الهی پلاک ۵۷ - همراه: ۰۹۱۶۳۱۱۴۳۲۸ / ۰۹۴۳ - ۰۱۶۶

ایمیل: shojagolmalayeri۱۹۳۳@gmail.com

@pub_۸ اینستاگرام: @pub_۸ تلگرام: www.۸pub.ir سایت:

فهرس

- بجای مقدمه / ۹
اتفاق / ۱۲
اضطراب / ۱۴
عادت / ۱۶
واگویه / ۱۸
ابهام / ۲۰
تکرار / ۲۲
کاسه / ۲۴
اشفتگی / ۲۶
سوگند / ۲۸
افسون / ۳۰
زمزمه / ۳۲
اقرار / ۳۴
با تازیانه‌اش / ۳۶
ابرها / ۳۷
اتاق بوی خواب نمی‌دهد / ۳۹

دخیل / ۹۰	سنگ / ۴۱
انتظار / ۹۲	گوش بر آهنگ بالا / ۴۲
صدا / ۹۴	التهاب / ۴۴
مرگ / ۹۶	ناگفته / ۴۶
کاسه‌ها / ۹۸	آه / ۴۸
افق / ۹۹	سکوت / ۵۰
تخیل / ۱۰۱	نفس / ۵۲
آینه / ۱۰۳	بامداد / ۵۴
بن بست / ۱۰۵	نقطهء معلق / ۵۶
نشانی / ۱۰۷	شوه تلخ / ۵۸
رهگذر / ۱۰۹	جدال / ۶۰
نگاه من / ۱۱۱	جزیره / ۶۲
استحاله / ۱۱۳	خواب / ۶۴
چشمه‌ی روغنی / ۱۱۵	سقوط / ۶۶
کودکی / ۱۱۷	خاکستر / ۶۸
تهوع / ۱۱۹	شبیه مرگ / ۷۰
یک کلاغ / ۱۲۱	فرصت / ۷۲
زخم / ۱۲۱	کرانه / ۷۴
معم / ۱۲۵	پیشانی / ۷۶
آینه / ۱۲۷	نشان / ۷۸
ردپا / ۱۲۹	تصنیف / ۸۰
عروس چاله‌ها / ۱۳۱	تاوان / ۸۲
اسطوره / ۱۳۳	وسوسه / ۸۴
کام / ۱۳۵	حادثه / ۸۶
بلوغ حادثه / ۱۳۷	سوگند / ۸۸

دستگاه مقدمه

به رود بلبل، گل‌های گندمی نیز شاید به کودکی دیده باشد از مبدا چون که وقار لغت‌ها، مضمون‌ها برین که نه، که به هاله‌ای و منحصر البته، به عرصه می‌آرد محصور تپه‌ها و پیچ‌هایی که جغرافیای زیست، جسم و روح اوست به فلق روح اما مناظری که سرچشمه‌های سبز و سیر تغزل او را، سادگی در میان نمی‌گذارد در میانه‌ای که اوست. احضار واژه‌ها برای او حال تنفسی است و دلیر را دارد شعری که به قلب‌های دستکار گروهی و گروه‌ها تن نمی‌دهد.

بی‌هول و ترس از فراموش شدن رنج عمیق و آنکه از نیای نگاه خود که قطره قطره رطوبت جان است که در اصل همه‌ی هستی بشکوه اوست. اگر در ولی به تسلا و تسکین به دست آورده یا آنکه یافته، در او اطمینان و اعتماد از سر بهت، جان خویش را از همیشه آموخته‌تر با الهام و کوششی پاکیزه به سطرهایی بدیع می‌زند تا از حصار شک و اندوه خلاصی یافته و در پهنه‌های بی‌طول و عرض و سودای مرز هم به طبیعت مسکون به دیده‌گان و هم آن چه مقید رویت نیست حیاتی سزوار جان و روح و روحیه‌اش دست یابد که یافته است، و من اگر بگویم انگار که شعرهای خانم

زینب ممبینی را پیش از این در کنار شعرهای تجسمی یا پلاستیک دیده‌ام این را اغراق نمی‌دانم و یا اگر بخوام بدون کمترین تعلق و تلقین سطرها و بندها اصلاً همه‌ی یک شعر انگار که بیش از این در هستی‌شناسی شعر ناب خوانده باشم، تعریف و تعارف نیست، علاوه بر این من اگر بگویم چون بخوام که از بابت برزندگی یک شعر از لحاظ فرم و مضمون انتخاب کنم قابلیت یکسان بارها گزینش و انتخاب را برای من دشوار می‌سازد، دیگر اینکه اهمیت این شعرها و حرمت‌شان برای خود من فارغ از مؤلفه‌ها و یا گزینش و گزاره‌های تنوریک به گونه‌ایست که با قطعیت می‌گویم، شعرهای من در نظر من فقط به راست و به اعتبار موجودیت‌شان معاف از استدلال‌های فنی و سایر مسائلی است که به درد شاعر نمی‌خورد اما به کار منتقدین می‌آید. در نهایت از اینکه اولین معرف این آثار و این هم هستم بسیار خرسندم، زیرا آینده‌ی این شعر همچنان که اکنون آن واجد شخصیتی است، که آنچنان نیازی به دفاع ندارد. توفیق خاتم زینب ممبینی یقین من است و برای نمونه، طبعی را بدون انتخاب در ذیل می‌آورم:

آخرین پیاده‌روی که به ضیافت مرگ می‌رود/ پاک‌ها را باید بست/ سنگینی این خواب
 بیدار می‌کند/ تمام تو افسانه‌ایست/ که کنج رسی می‌گره می‌خورد/ که گلوی بهار
 نارنج‌ها آغشته به زخم است/ به وسعت بی‌اعتمادی/ عرو به پایت خواهم ریخت/ از
 تهوع شب روز را بالا آورده‌ام/ وقتی که دیگر آفتاب نمی‌جد/

سرمرز علیپور